

دوازده سال در قاهره

- ۹ -

در شماره پیش نام سه تن از بانوان خاندان اهل بیت رسالت : حضرت زینب ، بانو سکینه، و بانو نفیسه را بردم و شرح مختصری که از استاد نشأت درباره سرکار علیّه زینب کبری در ذهنم داشتم، و موجباتی که این بانوی بزرگوار را بسرزمین مصر رهسپار کرد یاد نمودم، و مقام و منزلتی را که نامبرده در دلهای مصریان دارد متذکر شدم ، اینک شرح مختصری از سرگذشت دو بانوی دیگر «سکینه» و «نفیسه» برای اطلاع خوانندگان عزیز بویژه خواهرانم می نویسم .

السيدة سکینه
سکینه دختر والا گهر حسین بن علی علیه السلام است که روی علاقه خود بعمه بزرگوار رهسپار دیار مصر گردید ، و در آنجا اقامت نمود و زندگانی را با منتهای بزرگواری و حشمت و جاه پایان رسانید و همانجا مدفون گردید و آرامگاهش بر اثر صمیمیتی که مصریها باهل بیت دارند زیارتگاه شده است .

حضرت سکینه دختر بزرگ حضرت امام حسین(ع) و از حیث کمال و جمال مشهورترین زنان عصر خویش بوده و نام شریفش ببزرگی و احترام در افواه یاد میشده است . این بانو باندازه ای در زمان خود مورد تکریم خاص و عام بویژه جنس لطیف بود که این طبقه شخصیت او را سرمشق خود قرار میدادند، و از مد لباس و آرایش و زینتی که ابتکار مینمود تقلید میکردند. معروف است که حضرت سکینه قسمت جلوی موی سر خود را چنان ترتیب میداد که مانند نیم تاجی بنظر میرسید که روی پیشانی قرار داشته باشد . چون این منظره خیلی برای بانوان درجه اول آن عصر جلوه داشت لذا همگی از آن پیروی کردند و موی سر را بروشی که حضرت سکینه ترتیب میداد آرایش میدادند و این نوع آرایش موی سر را «طرة سکینه» میگفتند .

حضرت سکینه که پیشوای فرهنگ و ادب در عصر خود بود نیازمندان مخصوصاً شاعران و سخنوران را که بیشتر اوقات در خانهاش حضور می یافتند مشمول بخشش و عطای خود مینمود. و هر یک از آنان را که میتوانست نظم و شعر را بهتر بسراید و در سخنوری بر دیگران مزیتی نشان بدهد از راههای مختلف تشویق مینمود . هر روز ساعتی از وقت را با یکی از شعرا میکردانید و اشعار او را می سنجید و صلّه و انعام باو عطا میکرد. (عروة بن اذینه) شاعر میگوید

کمتر کسی را مانند سیده سکینه بنت الحسین دیدم که تا این اندازه از شعر بخاطر داشته باشد و مزایای شعر خوب را مانند او استنباط نماید.

حضرت سکینه با وجود وقار و منزلتی که داشت گاه گاه باقتضای عاداتهای اهل زمان رفتار میکرد و مثل دیگران اوقاتی را در تفریحات مباح صرف مینمود، و مثلاً به «اشب طماع» - که بمسخرگی و بذله گوئی در زمان خود معروف بود و تا حال هم ضرب المثل طمعیهای خام میباشد - اجازه میداد بذله گوئی کند و اداهای تفریح بخشی از خود در آورد. طمع ورزی اشعوب بحدی بوده است که میگویند روزی گروهی از اطفال که در کوچه مشغول بازی بودند او را دیدند که میگردد. همگی دور او را گرفتند تا برای آنها مسخرگی کند و حرکات خنده آوری در آورد، و چون اشعوب کاری داشت که میخواست برای انجام آن برود، لذا محض اینکه آن بچه‌های مزاحم را از سر خود واکند بآن‌ها گفت عجب بچه‌های ابلهی هستید «ابن عطاء» امروزانبارهای خود را باز کرده بهر کس نزد او برود يك دامن خرما میدهد. شما عوض اینکه بروید حق خود را از آنجا بگیریید اینجا دور من جمع میشوید و میخواهید بریش من بخرید. اطفال بمحض شنیدن این حرف سوی منزل «ابن عطاء» دویدند. چند لحظه بعد اشعوب با خود گفت درست است که من این حرف را برای نجات از مزاحمت اینها ساختم ولی شاید حقیقت داشته باشد و این عطا امروز بمردم خرما بدهد پس چرا من خیر را برای دیگران بخواهم و خود محروم بمانم این را گفت و او هم روبخانه «ابن عطاء» دوید.

يك روز دیگر که از بازار مسگرها میگذشت بدان مسگری که مشغول ساختن ظرفی بود نزدیک شد و گفت خواهش میکنم این ظرف را و هر ظرفی که میسازی بزرگ درست کنی. مسگر گفت چرا؟ گفت ممکن است شخصی این ظرف را خریداری کند و روزی شادی یا عزاگویی در خانه داشته باشد و مرا بمجلس خود راه بدهد در آن حال ظرف بزرگتری از غذا نصیب من بشود.

معروف است که این مرد طماع روزی جماعتی را دید با لباس و اندام آراسته میروند با خود فکر کرد شاید اینها بمیهمانی دعوت دارند چه خوب است که من هم طفیلی اینها بشوم و از این راه شکمی از عزا در آورم، و چون آن جماعت بمحلی که قرار بود بروند رسیدند معلوم شد شعرا هستند که آمده‌اند حضور حضرت سکینه اشعوب بخوانند. از او پرسیدند چه کاره هستی گفت: «الشعراء یقیعهم الفاوون» گویند همین لطیفه سبب راه یافتن اشعوب بخانه حضرت سکینه بوده است.

باری حضرت سکینه بسبب مقام و منزلتی که از حیث حسب و نسب داشت و برآزندگی که در فضل و کمال بدان معروف بود بسیاری از بزرگ‌زادگان از او خواستگاری مینمودند ولی از میان همه مصعب بن زبیر که پسر عمه پدرش بود بر دیگران مزیت یافت و بشرف همسری او نائل آمد. گویند مصعب هم در زمان خود از حیث شخصیت جوانی کم نظیر بوده و در پرتو جمال خدادادی که داشت او را دیباج بنی‌هاشم میگفتند. دوشیزگان جوان خانواده‌های بزرگ دلباخته او بودند ولی هیچ کس را برای همسری خویش جز سیده سکینه اختیار نمود و برای تحقق بخشیدن باین آرزو مبلغ دو میلیون درهم صرف ازدواج با او کرد، و جشنهای باشکوه عروسی او با سکینه ضرب المثل آن زمان گردید، و شعرا و گویندگان مدایح آبداری در تعریف و توصیف آن ازدواج و جشنهای وابسته بدان سرودند. مصعب ابن زبیر از جانب برادر خود

عبدالله بن زبیر که در مکه دعوی خلافت مینمود بمراق رفت و با مختار ثقفی که بخون خواهی سیدالشهدا در کوفه برخاسته بود نبرد کرد و بر او غالب گردید. او را بقتل رسانید. ولی خود مصعب هم گامی از فرمانروائی در عراق نبرد و در جنگ با عبدالملک مروان از پای درآمد. اینجا باید اقرار کنم که با این گفتگوها رشته سخن از دست رفت و از نوشتن اصل موضوع که صحبت از اوضاع و احوال اجتماعی زنان طبقه اول و دوم مصر است خیلی دور شدیم لذا از خوانندگان گرامی که از من انتظار وفا بوعده را دارند معذرت میخواهم و با ایشان در برخورد دیگری صحبت میکنم. بقول مثل معروف عربی «الشیئی بالشیئی یدکر» یا بقول خودمان «حرف، حرف میآورد». حال تا خیلی از موضوع حضرت سکینه و بانوان اهل بیت دوره نشده ایم باز هم مختصری با خوانندگان محترم از سرگذشت بانو سکینه حرف میزنیم و آنچه را در جای خود فراموش کردم در اینجا میگویم.

باید دانست نام این بانوی بزرگوار (امینه یا آمنه یا امیمه) بوده **سکینه و رباب** و سکینه لقب اوست که آن را پدرعالیجنابش حضرت امام حسین بجهت وقار و احتشامیکه از کودکی در رفتار و کردار و گفتارش میدید به لقب سکینه یعنی آرام و با وقار ملقب نمود. آن حضرت سکینه را که دختر یکی از سه همسرش بود خیلی دوست میداشت و میفرمود:

«لمعرك اننی لاحب داراً تحل بها سکینه والرباب»

بجان خودت سوگند که من خانه‌ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن سکونت داشته باشند. رباب نام مادر سکینه است که ما «ربابه» می‌گوئیم. رباب یکی از سه همسر محبوب سیدالشهدا است که دختر امرؤالقیس از اشراف عرب است، و همسر دیگر آنحضرت لیلی مادر علی اکبر و علی اصغر است.

همسر سومش شهر بانو دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی است که مادر علی اوسط حضرت سجاد زین‌العابدین بوده است. از استاد نشأت هنگامیکه بیکی از فرزندان میخواست قدر و منزلت مادر را بفهماند شنیدم که میگفت: جدت زین‌العابدین همواره بشخصیت و حسب و نسب مادرش فخر میکرد و میگفت «انا ابن الخیرتین فخر العرب والمجم». من فرزند دو برگزیده عرب و عجم یعنی حضرت رسول الله و یزدگرد پادشاه ایرانم و از روی ملاطفت می‌افزود که معروف است حضرت سجاد هیچگاه با مادرش همفغانی شد. سبب را پرسیدند. گفت شاید در سفره چیزی طرف توجه او باشد و من ندانسته‌آن را تناول کنم و خلاف میل او کرده باشم.

داستان ازدواج شهر بانو و حسن سلیمه‌ای که در برگزیدن حسین بن علی بهمسری خود بخرج داده در بسیاری جاها از جمله کتاب قابوسنامه که آن را استاد نشأت با همکاری دکتر امین عبدالحمید مصری بررسی در آورده است ذکر گردیده.

اکنون که توفیق و سعادت هست و هنوز خیلی از موضوع دور نشده ام اجازه می‌خواهم این عقده‌ای که قلبم را هروقت بخاطرم می‌آید سخت فشار میدهد یادآور شوم. غالباً روی اطلاعی که از بعضی روضه خوانها که هنر خود را فقط گریاندن مستمان بهر قیمتی باشد میدانند سکینه را در صحرای کربلا یک دختری میدانند

که از لباس آبرومند گذشته حتی يك روسری مندرس هم بر سر نداشته و از عمه اش خواسته است که باو چیزی بدهد که سر خود را با آن بپوشاند عمه باو فرموده است «و عمتك مثلک» عمه ات مانند تو است . پس سکینه میگوید نگاه کردم دیدم عمه ام نیز بی معجز است . همین سکینه از کوچه های کوفه نان و خرما می که مردم صدقه میدادند میخواست از فرط گرسنگی بگیرد و بخورد. در مجلس شام يك نفر شامی از یزید او را برای کنیزی خود میخواست. (بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا) سکینه ای که چنان مقام و منزلتی داشت که ضرب المثل و قارو بزرگواری و شرافتمندی بوده که ده ها کنیز و غلام داشته و مردم از داد و دهش و احسان او بهره مند میشدند و هزینه عروسی او با مصعب دوهزار هزار درم یا دو میلیون درم شده است ویرا آنطور بیچاره و درمانده و بینوا نشان میدهند! اینهاست که خواه ناخواه پیشانی هر شیعه مذهب غیور را از عرق غیرت تر میکند و بعلاوه سبب میشود که خود نیز بذلت و تحمل جور و جفای دشمنان دنیا و دین تن در دهد زیرا می بیند پیشوایان او و بزرگان خانه دان پیامبر او بدترین احوال را داشته و تحمل و مدارا مینموده اند. حاشا که بتوان دل را بقبول چنین ناملایماتی راضی نمود. و چون هنوز مناسبتی باقیمانده خیال میکنم بد نیست که برای رفع خستگی خوانندگان ارجمند این لطیفه را که از عروه شاعر معاصر حضرت سکینه نقل میکنند نوشته باشم . عروه قصیده ای بدین مضمون سرود که رزق و روزی علی ای حال به بندگان میرسد و لوازی آن نروند. این قصیده را بشام برد و آن را در مجلس سلیمان بن عبدالملک خواند . خلیفه باو گفت پس اگر روزیت خود بخود بتو میرسد چرا از مدینه با اینجا آمده ای؟ عروه بی اینکه جوابی بدهد خود را از مجلس بگوشه ای کشید و از آنجا بیرون آمد و بی درنگ سوی مدینه مراجعت نمود. ساعتی بعد که سلیمان او را ندید علت نبودنش را پرسید. گفتند دیدیم سوار شتر گردید و راه مدینه را از پیش گرفت. دردم غلام خود را طلبید و باو دوهزار دینار داد و گفت از پی عروه بسرعت میروی و او را ولو تا شهر مدینه باشد دنبال میکنی تا این پول باو برسد زیرا این شاعر است و من از زبان او میترسم. غلام از پی او حرکت نمود ولی وقتی توانست با او برخورد کند که دید بدرب خانه اش رسیده است. چون کیسه پول را بنام سلیمان باو داد گفت برو بخلیفه بگو که دیدی چگونه رزق و روزی بندگان خواه ناخواه ولو در خانه شان باشند میرسد.

۱- ملاحسن نخود بریز سمنانی از این روضه خوانها بوده است که یغما جندقی در وصف او این قطعه معروف را گفته است :

دیدم که ز دیده اشک ریز است
هر چشم ز گریه چشمه خیز است
چشم تو چرا ستاره ریز است؟
یا شمر شیر در ستمیز است؟
بر من ز احباب رستخیز است
هر شام و سحر به عروتیز است
منبر منبر به جست و خیز است
که گوید فاطمه کنیز است ...
بر تو ز کدام بی تمیز است؟
ملاحسن نخود بریز است

در خواب شهید کربلا را
گفتم ز غمت ای آن که تا حشر
ما از غم تو چکیم کوکب
باز این زیاد در جدال است؟
گفتا نه ، تنالم از اعادی
خاصه خرکی که در تکایا
رسوائی آل مصطفی را
که گوید عابدین غلام است
گفتم بفدایت این ستم ها
آهسی ز جگر کشید و گفت آخ

سیده نفیسه

دختر حسن انور پسر زید بن علی بن الحسین (ع) است. این بانو که بزهد و عبادت و علم و تقوی مشهور زمان خود بود با همسر خویش اسحاق بن جعفر صادق علیه السلام بمصر رفت مدتی را که در آن سامان اقامت داشت بتدریس علم حدیث و روایت اخبار اشتغال ورزید.

محمد بن ادریس شافعی پیشوای مذهب شافعیها یکی از شاگردان محضر درس او بوده و تا آخر عمر از حضور نزد وی غفلت نمیکرده و چون شافعی در گذشته نفیسه بر او نماز گزارده. سیده نفیسه در همین محلی که امروز آرامگاه اوست تا آخر عمر بسر برده. حکمران مصر نسبت باو ارادت فوق العاده ای از احترام و تکریمش غفلت نمیکرده. سیده نفیسه قرآن مجید و تفسیر آن را بهتر از همه علمای عصر خود میدانست. بزهد و عبادت بقدری تعلق خاطر داشت که بیشتر اوقات شب بنماز و بیشتر اوقات روز را با روزه بسر میبرد و چون روزگارش باخر رسید بشوهرش وصیت کرد که بدن او را از مصر بدمینه ببرد و در جوار قبر جدش دفن نماید. همینکه مصریها از این امر مطلع شدند بر در خانه شوهرش اسحاق ابن جعفر صادق تجمع نمودند و از او خواستند که سیده را در مصر بچاک بسپارد. سیده نفیسه محبوبیت عجیبی در مصر دارد بطوریکه بیشتر دختران طبقه سوم اقتخار هم نامی او دارند.

شجرة الدر

بعد از ذکر این سرگذشتها که برای ما بلحاظ عقیده بی ریائی که بیخاندان رسالت داریم دلپذیر و مورد توجه است نام چند نفر از زنان نامی مصر را که در عالم اجتماعی ملت مصر نیز مقامی داشته اند ذکر میکنیم و نام «شجرة الدر» بانوئیکه از نواده های صلاح الدین ایوبی سلطان معروف مصر بوده است مقدم میداریم، و پیش از هر چیز باید یاد شود که در شهر قاهره خیابان معروفی بنام اوست. این بانو در زمان خود مقام بااهمیتی داشته بنحویکه از المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی اطاعت نمیکرد و همین مقدمه باعث پیشرفت نقشه های بدخواهان در قتل او شده است.

در دوره های اخیر هم نیز با شخصیت های بزرگی از زنان مانند: عائشه تیموریه، وحدی خانم شعراوی، باحثة البادية، سکینه حسن و وسیله محمد... برمیخوریم که برای هر یک از آنها باید شرحی جداگانه نوشت و مزیتها ئیکه در زمان خود دارند توصیف کرد.

چون گفتگوی ما در این شماره باید متمم مطالب شماره پیش و مبین وضع اجتماعی طبقه اول و دوم زنان معاصر در سرزمین مصر باشد ازین رو بجاست که در شرح احوال این قبیل بانوان کوتاهی نشود اما از آنجائیکه ممکن است مطلب بدرازا کند و باعث ملال گردد لذا رشته سخن را در این زمینه کوتاه میکنم و خوانندگان را برای دیدن بانوان معاصر کشور مصر که بسیاری از آنها باید سمبل تجدد و شیک پوشی زنان ایندوره باشند در شماره آینده وعده میدهم.